

ه گزارش پایگاه اطلاع رسانی وسائل حجت الاسلام و المسلمین محمدتقی اکبرنژاد، مدیر موسسه تحقیقاتی فقاہت و تمدن سازی اسلامی درنشتی که با حضور تعدادی از محققین و فضلاء پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد به بیان دیدگاههای خود در مورد روش شناسی اجتهاد پرداخت که این نشست با بیان مقدمه ای توسط حجت الاسلام و المسلمین عالم زاده نوری آغاز گردید

حجت الاسلام و المسلمین عالم زاده نوری بیان کردند که موضوع جلسه مقایسه ای است در روش شناسی فقه و اخلاق، و در واقع ما به دنبال این هستیم که نقاط افتراق و اشتراک تفقه در گزاره های اخلاقی و گزاره های فقهی را کشف کنیم، برای حاضر در این جلسه جای تذکر نیست که مباحث روش شناختی همواره در مسیر پیشبرد علم حرف اول را می زند و اگر ما روش های آگاهانه کارآمدی برای تولید و پیشبرد علم داشته باشیم، کار تولید علم سرعت و شتاب و استحکام بیشتری پیدا می کند، مرکز اخلاق و تربیت رسالت اولیه خودش را کشف نظام اخلاقی اسلامی تعریف کرده است و برای این منظور به هر جا که می توانسته است دست انداخته است، طبیعی است که یکی از عناصر مقدماتی در کشف نظام اخلاقی اسلام و تبیین کامل آن، بررسی های روش شناختی است و چگونگی استنباط این معارف از منابع دین است

پس از آن **حجت الاسلام و المسلمین محمدتقی اکبرنژاد** به عنوان نظریه پرداز شروع به سخن کرد

وی بیان داشت که ما به دنبال این هستیم که بدانیم که آیا با همین سازوکار موجود در حوزه می توانیم در باب اخلاق هم اجتهاد کنیم، یا نه گزاره های اخلاقی اقتضایات متفاوتی دارد، و به تبع سازوکار متفاوتی برای حل آنها نیاز است؟ چرا امروز به این پرسش رسیده ایم؟

وی یک نکته مهم در منطق تفکر را این دانست که ما یک کار علمی را از وسط شروع نکنیم، و دلیل نرسیدن به نتایج جدی و تحول ساز را همین شروع کردن کار از وسط دانستند، یعنی به پیش فرض هایی که مسبب این سوال ما شده اند توجه نمی کنیم، پیش فرض هایی که ما آنها را به صورت خودآگاه نپذیرفته ایم، بلکه فضا به ما القاء کرده است، و ما آنها را به صورت ناخودآگاه پذیرفته ایم

اولین سوال من این است که اصلاً چرا ما به این سوال رسیدیم؟ چرا ما امروز بعد از بیش هزار سال کار فقهی به این جا رسیده ایم که این سوال برای ما مطرح شده است که آیا گزاره های اخلاقی روش اجتهاد متفاوتی دارد یا نه؟  
دو پیش فرض در پیدایش این سوال برای ما نقش داشته اند

1. تعریف ما از اجتهاد

2. جزیره ای شدن علوم اسلامی

البته ممکن است ابعاد دیگری هم در مساله وجود داشته باشد، که از حوصله جلسه خارج است

## تعریف اجتهاد و تاثیرگذاری آن در نحوه فکر کردن ما

مدیر موسسه فقاہت و تمدن سازی گفت: حقیر تعریف اجتهاد را با تعاریف مصطلح آغاز نمی کنم، زیرا بنده معتقدم ابتدا تا جایی که امکان دارد باید با مساله مواجه شویم، بعد ببینیم که آیا این تعریف ها درست است یا نه؟ و مواجه شدن به معنای این است که وارد کار شویم و ملاحظه کنیم که چه نیازها و ضرورت هایی وجود دارد و از دل آنها چه بیرون می آید؟ و این طور شروع کردند: ما اساساً چه نیازی به اجتهاد داشتیم و اگر اجتهاد نداشتیم چه اتفاقی می افتاد؟ دینی نازل شد، و خدای متعال در آیه نفر می فرماید ((لیتفقہوا فی الدین)) [۱] یک عده باید دین را خوب بفهمند، خوب فهمیدن دین به معنای این است که اگر شما یک گزاره از دین را در گوشه ای دیدید، آن را به دین نسبت ندهید و ملاک قرار ندهید، بلکه تمام عناصر مرتبط با آن را یک جا ببینید و تحلیل کنید، و ثمره و معدل این ها را به دین نسبت بدهید، حرف های غیر مستند نزنید، برخورد عالمانه یعنی این، سه مرحله در فهم دین

شناخت منابع دین. ۱.

روش کار با منابع. ۲.

توجه به سنخ مساله. ۳.

بنابراین کسی که می خواهد دین را بفهمد اول باید منابع دین را بشناسد، و در مرحله بعد باید روش کار با این منابع را یاد گرفت، مخصوصا که هر منبعی بحسبه یک روشی دارد، یعنی ضرورتا همه آن روش هایی که در عقل پیاده می شود، در نقل نیست، و در خود نقل هم بعضا بین قرآن و روایات تفاوت هایی است، در مرحله پایانی علاوه بر این ها باید توجه به سنخ مساله هم داشت یعنی جنس مساله را باید دانست تا بدانیم که تحلیل هایمان را باید از کجا شروع کنیم، ما در منطق به طلبه ها یاد می دهیم که مرحله اول برخورد با مشکل است، بعد شناسایی نوع مشکل و بعد رجوع به اطلاعات، مرحله شناسایی نوع مشکل برای این است که بدانیم که از کدام دسته از اطلاعات شروع کنیم، ما باید جنس مساله را بشناسیم تا بدانیم که اول باید از دلیل عقل شروع کنیم یا نقل؟ این مطلب در نحوه تحلیل ما بسیار تاثیر گذار است، زیرا اگر در یک مساله عقلی به صورت نقلی ورود کنیم، مشکلات اساسی ایجاد خواهد شد، و بالعکس؛ و هنگامی که در یک مساله عقلی از راه درست آن یعنی عقل وارد شویم و سپس وارد نقل شویم، دیدگاه عقلی ما در برداشت ما از نقل قرینه خواهد شد، در حالی که اگر اول نقلی وارد می شدیم این قرینه عقلی را نداشتیم، و این مطلب باعث انحراف و ابتذال در تفسیر می شد.

هنگامی که در یک مساله عقلی از راه درست آن یعنی عقل وارد شویم و سپس وارد نقل شویم، دیدگاه عقلی ما در برداشت ما از نقل قرینه خواهد شد، در حالی که اگر اول نقلی وارد می شدیم این قرینه عقلی را نداشتیم، و این مطلب باعث انحراف و ابتذال در تفسیر می شد.

## شناخت منابع دین

اگر ما دین را به صورت یک مجموعه کلی در نظر بگیریم چه این که بخواهیم بحث های عقیدتی بکنیم، و چه بحث های اخلاقی و چه بحث های احکام، آیا منابع دین در این ها متفاوت است؟ عمده منابع ما عقل و نقل است، و نقل اعم از کتاب و سنت است، فعلا به این ها می پردازیم و بعدا متعرض بحث خواب و مکاشفه هم خواهیم شد؛ عمده ادله این ها هستند، فرض کنید که ما می خواهیم بفهمیم که تشهد را باید چگونه در نماز به جا آورد، باید نهایتا به همین منابع رجوع کنیم، و چه این که بخواهیم ببینیم که آیا تکبر در اسلام حرام است یا نه؟ و مرز تکبر چیست؟ تکبر روانی (در آنجایی که هنوز منعکس نشده است)، چه حکمی دارد؟ دوباره باید به همین عقل و نقل رجوع کنیم، یعنی منابع ما تفاوت نکرده است.

بله این درست است که جنس مساله در بهره وری منابع و میزان استفاده ما از منبع خاصی تاثیر گذار است، مثلا برای یک متکلم که ادعای دین شناسی دارد، دلیل عقل اولویت دارد و در رده بعد کتاب و سنت قرار می گیرد، و مثلا در عبادات اولویت بندی تغییر می کند.

شاید این اشکال مطرح شود که در اخلاق و عرفان اسلامی منابع دیگری هم مطرح هستند، از جمله خواب و مکاشفه، در حالی که در فقه مطرح نیستند؛ در پاسخ به این اشکال عرض بنده این است که این مطلب در فقه هم مطرح است، مثلا از علامه حلی (ره) سوال شده است که اگر کسی پیامبر (ص) را در خواب ببیند و نسبت به انجام کاری امر و نهی بکند، بر او وظیفه است یا نه؟ میرزای قمی (ره) از خواب بحث کرده است، بنابراین این بحث در فقه هم مطرح است، مثل این که مطلبی فقهی برای او شهود شد و ... در حوزه فردی و اجتماعی، در این جا هم شما فرقی نمی بینید بین بحث های اخلاقی و فقهی؛ به همین علت است که ما یکی از ضعف های اصول موجود را این می دانیم که از این ها بحث نکرده است، یعنی در مباحث حجج اصول باید دقیقا از این مطالب بحث شود، و بر همین اساس ما در کتاب نظام معرفتی فقاقت که به عنوان جایگزین مباحث حجج اصول نوشته ایم، از حجیت خواب و شهود بحث کرده ایم؛ بنابراین این خلا اصول موجود است، بنابراین این که موضوعات را بحث نکرده اند، دلیل نمی شود که در فقه مطرح نیست و فقط باید در اخلاق مطرح شود؛ در حال حاضر براساس

یک ارتکازی می گویند حجت نیست، و از کنار آن رد می شوند. و چون براساس همان ارتکاز پیش می روند و تفصیلی بحث نکرده اند، وارد فضاهای ذوقی می شوند و ضربه می خورند

## روش کار با منابع

بحث بعدی روش برخورد با منابع است، آیا روش برخورد با این منابع در فقه العقیده و فقه الاحکام و فقه الاخلاق تفاوت می کند؟

تفسیر متن یک منطق دارد، و این یکی از ضعف های حوزه ما است که تنها منطق ارسطویی دارد، در حالی که عرصه های مختلف منطق های متفاوتی دارند، بنده نظام معرفتی فقاقت را با رویکرد منطق رفتار نوشتم، و معتقدم این منطق رفتار ما در نظام ماده است، یکی از این منطق ها منطق تفسیر متن است

یکی از منابع متن بود، تفسیر متن یک منطق دارد، و این یکی از ضعف های حوزه ما است که تنها منطق ارسطویی دارد، در حالی که عرصه های مختلف منطق های متفاوتی دارند، من نظام معرفتی فقاقت را با رویکرد منطق رفتار نوشتم، و معتقدم این منطق ما در نظام ماده است، یکی از این منطق ها منطق تفسیر متن است، آن هم متنی که غبار تاریخ بر روی آن نشسته است، ما باید سازه تفسیری درست کنیم، ما کتاب منطق تفسیر متن را با این رویکرد تدوین کردیم که چه عناصری به هرشکلی در جریان انتقال معنا دخالت می کند؟ ما این عناصر را شمارش کردیم و بعد ضوابط حاکم در هر یک از این ها را نوشتیم، مثل گوینده، شنونده، لفظ، معنا و قرینه

وقتی منطق تفسیر متن نوشته شد، چه تفاوتی می کند که شما ابواب احکام را بررسی کنید یا ابواب اخلاقی امثال کبر و حسدو... آیات و روایات ناظر به این ها را بررسی کنید یا آیات و روایات ناظر به بحث عبادت و متاجر را؟ همه ضوابط مشترک است، البته یک تفاوت هایی وجود دارد، که این تفاوت ها هم در منطق تفسیر متن دیده شده است، نه در جایی جداگانه، ما در منطق تفسیر متن بحثی تحت این عنوان داریم که خود موضوع تاثیر دارد، یعنی اگر موضوع بحث یک امر عقلایی است نمی توانیم، عقلایی بودن موضوع را نادیده بگیریم و متن را معنا کنیم،

وقتی منطق تفسیر متن نوشته شد، چه تفاوتی می کند که شما ابواب احکام را بررسی کنید یا ابواب اخلاقی امثال کبر و حسدو... همه ضوابط مشترک است، البته یک تفاوت هایی وجود دارد، که این تفاوت ها هم در منطق تفسیر متن دیده شده است، نه در جایی جداگانه

و اشکال ما به شیخ انصاری (ره) در آیه نبا همین است، شیخ انصاری (ره) با مساله خبر همچون یک مساله صددرصد توقیفی رفتار کرده است، این باعث می شود آیه و روایت را بد بفهمیم. بنابراین اگر گزاره های اخلاقی ما عقلی است همانند بحث های عقیدتی می شود و اگر توقیفی است، همانند بحث های عبادات می شود

اما در بحث عقل حجیت اصل عقل مفروض است، بحث بیشتر در دایره حجیت عقل است، مثلاً آیا فقط عقل بدیهی حجت است یا عقل اطمینانی هم حجت است، باز اصل بحث در همه این ابواب مشترک است، اگر ما دنبال بحث های اخلاقی هم باشیم، باید دایره حجیت عقل را روشن کنیم

آیا نباید در این جا از نسبت عقل با نقل بحث کنیم؟ و نحوه تعامل این ها با یکدیگر را؟ آیا اگر ما به یک چیزی عقلاً یقین پیدا کنیم، باید آن را به متن عرضه کنیم؟ اگر آری، متن تا چه حد می تواند در احکام عقلی تصرف کند؟

خیلی از بحث های مربوط به متاجر و مکاسب بحث های عقلی هستند، خیلی از احکام سیاسی و اجتماعی عقلی هستند، حداقل واضح است که تاثیر عقل در این ها کمتر از تاثیر عقل در گزاره های اخلاقی نیست

در خبر هم همین طور است، همان قدر که در فقه نیاز به بحث از خبر است، در اخلاق هم نیاز هست، زیرا عمده منابع ما در اخلاق خبر است، یعنی مثلاً در این جا هم باید از ظواهر بحث شود

در تلقی ای که الان از فقه موجود است، طهارت و عبادات جزء فقه است، اقتصاد و سیاست هم جزء فقه است، و برای هیچ

کس سوال پیش نمی آید، که آیا روش اجتهاد در اقتصاد با طهارت متفاوت است؟ چون از گذشته این نظم مطرح بوده است، اما عجیب است که در این تلقی اخلاق در فقه نمی گنجد، و اخلاق جداگانه بحث می شود، در حالی که انصاف این است که قرب بحث های اخلاقی به عبادات خیلی بیشتر از اقتصاد و سیاست است، اگر یک بزرگی پیدا می شد و اخلاق را هم در فقه می گنجانند، امروز این سوال برای ما مطرح نمی شد که آیا روش اجتهاد در فقه متفاوت به اخلاق است؟ باید مراقب باشیم که ناخواسته در چهارچوب اشتباهی که دیگران برای ما چیده اند قرار نگیریم

## توجه به سنخ مساله

سنخ شناسی در مسائل نحوه ورود ما را تحت تاثیر قرار می دهد، اما این تفاوت به حدی نیست که ما نیاز به دو روش اجتهادی کاملا متفاوت پیدا کنیم، نهایتا این است که در مسائل اخلاقی نقش عقل پررنگ تر می شود و باید بیشتر بحث شود، اما باز در اصل استفاده از عقل و نیز عرضه به نقل تفاوتی با سایر مباحث ندارد، و اگر به خاطر این تفاوت ها، روش اجتهادی در اخلاق را متفاوت دانستیم به طریق اولی باید روش اجتهادی در اقتصاد و سیاست را متفاوت بدانیم، و روش های اجتهادی مجزایی داشته باشیم. بنابراین نظر درست این است که روش اجتهاد یکی است، ولی این روش اجتهاد منعطف است، و این تفاوت ها باید به صورت منطقی در آن لحاظ شود

با این توضیحات، ما اصلا نباید به این سوال برمی خوردیم، چون تعریف ما از اجتهاد درست نبوده است به این سوال رسیده ایم، مثلا توجه کنید آخوند اجتهاد را چطور تعریف می کند: "استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی" ۲ اگر می خواهید کار علمی انجام بدهید، بروید از اول شروع کنید، دلیل این که حوزه ما عقیم شده است، و رشد علمی آن قریب به صفر است، این است که با دنیایی از پیش فرض ها تحلیل می کنیم، آیا این وحی منزل است که ما بگوییم اجتهاد بگویید "دین"، آیا اشکالی پیدا می شود؟ "یعنی تلاش برای رسیدن به حکم شرعی، مثلا اگر شما به جای "حکم شرعی اجتهاد را طوری تعریف کرده اند که ناخودآگاه این اشکال پیدا می شود که اخلاق، اجتهاد جداگانه ای می خواهد؛ و مثلا در تعریف علم اصول هم می گوئیم، "علم یبحث فیه عن قواعد تقع نتیجتها فی طریق استنباط الحکم الشرعی." چه کسی گفته است که اصول را باید این طور تعریف کنیم؟ بنده بحث های اصولی را مطرح کردم، مگر آن بحث ها اختصاص به حکم شرعی داشت؟

: حقیر اجتهاد را این طور تعریف می کنم

اجتهاد یعنی تلاش عالمانه برای یافتن منابع دین و روش های صحیح کار با آن ها برای حل مسائل مرتبط با دین. با آن مقدماتی که داشتیم این تعریف واضح است، این تعریف، تعریفی منعطف است و در تمام ابعاد دین حضور دارد

: حقیر اجتهاد را این طور تعریف می کنم

اجتهاد یعنی تلاش عالمانه برای یافتن منابع دین و روش های صحیح کار با آن ها برای حل مسائل مرتبط با دین البته بنده یک تذکری هم بدهم، این حرف ها به این معنا نیست که این ها هیچ تفاوتی ندارند، در بحث های فلسفی اصول عملیه هیچ معنایی ندارد، ولو این که اصول برای فلسفه هم لازم است، چون فیلسوف هم باید از حجیت عقل و دامنه حجیت آن بحث کند، منطقی تفسیر متن برای فیلسوف الزامی است، خیلی بالاتر از فقیه زیرا فقیه با ظاهر کلام اهل بیت ع سر و کار دارد و کاری به بطن آیات و روایات ندارد، اما فیلسوف خیلی وقت ها به این ها راضی نمی شود و می خواهد این ها را به تاویل ببرد، فیلسوف قائل به این است که ما در آیات ادبیات رمزی هم داریم، که این را هم ما در منطقی تفسیر متن بحث کرده ایم و شرایط آن را هم گفته ایم. بنابراین کار یک فیلسوف یا عارف در حوزه تفسیر متون خیلی سنگین تر از یک فقیه است، پس او هم نیاز به این اصول دارد

## جزیره ای دیدن علوم اسلامی

مساله دومی که در پیدایش این سوال نقش داشته است، جزیره ای دیدن علوم اسلامی است، منظور از جزیره ای ندیدن جامع

فنون بودن نیست، زیرا خیلی از کسانی که جامع فنون هستند جزیره ای عمل می کنند، نمی توانند ثمرات مباحث کلامی شان را در فقه و اصول سرریز کنند، مثلا علامه طباطبایی (ره) در اصول فلسفه و روش رئالیسم نسبت به علم تعریفی دارد که ترجیح دارد به تعریف شیخ انصاری (ره)، یا مثلا در بحث بناهای عقلایی در آنجا می گویند که غیرقابل ردع است، ولی وقتی وارد اصولشان می شوند و می خواهند خبر واحد را بحث کنند مانند بقیه وارد می شوند

خدای متعال برای هر موجود روش تربیتی متناسب او را دارد، ((رب الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی))<sup>۳</sup> می گوید به هر چیزی خلقش را که داد، بعدش او را هدایت می کند، این ترتب معنا دارد، که همان ضرورت عقلی هماهنگی بین نظام تکوین و تشریح است، و تبعیت احکام از مصالح و مفاسد هم از این جا فهمیده می شود، نه از ترجیح بلا مرجح این که این سوال برای ما پیدا شده است که آیا اجتهاد در گزاره های اخلاقی متفاوت از گزاره های فقهی است؟ به این خاطر است که ما از اول این ها را با هم ندیده ایم

تصور بنده از دین این است که خدای متعال برای هر موجود روش تربیتی متناسب او را دارد، ((ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی))<sup>۳</sup> می گوید به هر چیزی خلقش را که داد بعدش او را هدایت می کند، این ترتب، معنا دارد، که همان ضرورت عقلی هماهنگی بین نظام تکوین و تشریح است، و تبعیت احکام از مصالح و مفاسد هم از این جا فهمیده می شود، نه از ترجیح بلا مرجح، این یکی از اشتباهات در تحلیل احکام است، که از ترجیح بلا مرجح شروع می کنیم، در حالی که آیه فطرت هم به هماهنگی نظام تکوین و تشریح اشاره دارد، ((فطره الله التی فطر الناس علیها))<sup>۴</sup>، دین را همان طور آفریدیم که مردم را آفریدیم، خدای متعال انسان را متناسب با استعدادها و آفرینشش تربیت می کند، پس خدای متعال یک نظام تربیتی و روش تربیتی دارد، شما یک وقت می گویند که خب، روش دارد و تمام شد، نقطه سرخط! برویم در فقه! این غلط است! به باور بنده خداوند یک روش تربیت دارد، و یک نسخه های تربیتی دارد، اصلا شما نباید فقه را از تربیت جدا کنید، فقه نسخه تربیتی پروردگار است، این روش تربیتی خداوند، در فقه و امر و نهی خداوند منعکس می شود، مثلا خدای متعال می خواهد من متکبر نباشم و تعلق به دنیا نداشته باشم، چگونه این هدف را پیگیری می کند؟ می گوید خمس بده و زکات بده و ... پیامبر اسلام وقتی عثمان بن مظعون را دید، گفت در دین من این مدل رهبانیت نیست، رهبانیت امت من جهاد است، خداوند جهاد را گذاشته است برای دل کردن از دنیا، یعنی ما باید آن روش تربیتی شارع را به فقه بکشانیم، این فاجعه است که ما این ها را این قدر منقطع از هم می بینیم، این که روایت داریم وقتی وارد یک جا شدی دنبال جای خاصی نگرد، همان جای خالی که دیدی برو و بنشین، این همان نسخه های تربیتی است، یعنی خدا می خواهد ما را به آنجایی برساند که تکبر در ما نباشد، این جاست که فقه ما پویا می شود و تحرک پیدا می کند، آنوقت ما به عنوان یک فقیه که نگاه های تربیتی به دین داریم، وقتی می خواهیم گزاره های دین را کنار هم قرار دهیم یک خوشه درست می کنیم،

به باور بنده خداوند یک روش تربیت دارد، و یک نسخه های تربیتی دارد، اصلا شما نباید فقه را از تربیت جدا کنید، فقه نسخه تربیتی پروردگار است

و اگر مثلا معتقدیم در نظام تربیتی خدای متعال اولویت ها دیده شده است، یعنی خدای متعال مشکک جعل کرده است، به این معنا که برای همه در یک سطح ندیده است، مثلا در صدر اسلام به خاطر تعلقات مردم به آداب و رسومشان یکباره مرّ احکام نازل نشد، وقتی کم کم ایمان در دل های آنها رسوخ کرد حکم اصلی را نازل کرد، این یعنی تاثیر روش تربیتی در جعل احکام

ایشان در آخر بیان کردند که تعبیر اخلاق را نمی پسندند، زیرا اخلاق در آیات و روایات به معنای عادت به کار رفته است، به نظر بهتر است که ما فقه التربیه را مطرح کنیم، در کنار فقه الاحکام یعنی ما بیابیم، ساز و کار تربیتی خدای متعال را استخراج کنیم، پیدا کنیم که خدای متعال با چه روشی می خواهد بندگان را تربیت کند؟ این فقه التربیه مهیمن بر احکام است، خدای متعال آیات بشارت و انذار را کنار آیات اعتقادی می آورد، زیرا خداوند به انسان به صورت یک ربات نمی نگرد، انسان اگر ده درصدش عقلانیت باشد، نود درصد او احساسات است، روش تربیتی برای این موجود این است که احساسات او را برانگیزی، و به همین علت خداوند در بحث های عقیدتی به انگیزه ها توجه دارد، ما معمولا به انگیزه ها توجه نمی کنیم، و در

بحث‌ها با طرف مقابل همچون یک ربات رفتار می‌کنیم و فقط استدلال می‌کنیم، ولی خداوند به انگیزه‌ها توجه می‌کند، می‌گوید: ((کلا بل تحبون العاجله و تذرون الاخره))<sup>۵</sup> یعنی اصلاً دعوا، دعوی برهان نیست دعوا چیز دیگری است، بنابراین نگاه تربیتی خدای متعال در نحوه بیان اعتقادات به مردم هم تاثیر گذاشته است، در فقه شما کدام مساله و فرع فقهی را پیدا می‌کنید که کنار آن انذار و تبشیر نیامده باشد؟ نمی‌گویید قتل نفس حرام است، بلکه می‌گویید اگر مرتکب قتل نفس شوی خداوند تو را لعن می‌کند و مخلد در آتش می‌شوی، نمی‌گویید سرپا آب خوردن کراهت دارد، این تعبیراتی است که ما درست کرده ایم، خداوند می‌گوید اگر شب سرپا آب بخوری درد بی‌درمان می‌گیری، این یک سبک تربیتی است، ما باید روش تربیتی خداوند را پیدا کنیم، در این صورت ما به یک فقه منظم خواهیم رسید، و ربط بحث‌ها با یکدیگر و اولویت بندی‌ها روشن می‌شود، این اولویت بندی‌ها اجمالاً وجود دارد، مثلاً تقسیم گناه به کبیره و صغیره، و تراز و اهمیت مستحبات نسبت به یکدیگر، که مثلاً نماز شب درجه بالاتری دارد.

## وارد شدن در زمین بازی دیگران

وقتی ما از ضرورت توجه به مبانی عقیدتی در اخلاق غفلت کنیم، وارد زمین بازی دیگران می‌شویم، مثلاً می‌گویند گزاره‌های اخلاقی ارزشی هستند و گزاره‌های فقهی ارزشی نیستند، به نظر من این حرف خیلی سخیف است، یا مثلاً حقوق ارزشی نیست و اخلاق ارزشی است، این سخن، سخن غربی‌هاست، که بین دنیا و آخرت را جدا کرده‌اند، می‌گویند این حقوق را ما بر اساس منافعمان در دنیا درست می‌کنیم، و اخلاق چیزی است که ما را به خدا و آخرت توجه می‌دهد، وقتی ما در مبانی کلامی تبعیت احکام از مصالح و مفاسد را پذیرفتیم، و پذیرفتیم که منظور از مصالح و مفاسد، مصالح و مفاسد ابدی انسان است، این به معنای آن است که احکام کاملاً ارزشی هستند، این به خاطر این است که ما علوم را از هم جدا دیدیم، کلام را از فقه و اخلاق جدا دیدیم.

در نهایت با این تبیینی که من داشتم، عرض بنده این است که اساساً این گونه سوال پرسیدن صحیح نیست و ما دو مدل اجتهاد نداریم، بلکه یک مدل منعطف اجتهاد داریم.

گفتنی است در پایان در حول این نگاه حجت الاسلام و المسلمین اکبرنژاد پرسش و پاسخ‌هایی صورت گرفت. ض/۹۲۲/۲۰۲

## پاورقی:

توبه ۱۲۲- 1

کفایة الاصول، ص ۴۶۳- ۲

طه ۵۰- ۳

روم ۳۰- ۴

قیامت ۲۰ و ۲۱- ۵